هو العلیم

تبیین خلوص و ریا و ملاک‌های تشخیص آنها

شرح دعای ابوحمزه ثمالی ـ سال ۱۳۹۸هـ ق، جلسهٔ بیستم

بیانات
علامه حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی
قدّس الله سرّه

أعوذ باللَه مِن الشّيطان الرّجيم

بسم اللَه الرّحمٰن الرّحيم

و صلّى اللَه علىٰ محمّدٍ و آله الطّاهرين

و لعنةُ اللَه علىٰ أعدائِهم أجمعين

أسئلُك اللَهمّ مِن خيرِ ما سألك مِنه عِبادُك الصّالحونَ، يا خيرَ مَن سُئِل و أجودَ مَن أعطىٰ أعطِنى سُؤلى فى نفسى و أهلى و والدَىَّ و وُلدِى و أهل خُزانَتى و إخوانى فيك.

«ای پروردگار (اللَهمّ به معنای: یا الهی، ای خدای من)، من از تو درخواست می‌کنم از بهترین چیزهایی که بندگان صالح تو از تو سؤال کردند... !»

سر رشتهٔ اختلاف خواست‌های افراد از اختلاف در جنبه‌های نفسی آنها

معلوم می‌شود که سؤال‌هایی که افراد بشر از خدا می‌کنند در دعاها، در مناجات‌ها، در صلوات خود، اینها مختلف است و هرچه درجهٔ تقوا و صلاح انسان بیشتر شود دعایی که می‌کند لطیف‌تر و رقیق‌تراست؛ هرچه نفس خَشِن‌تر باشد و إنانیّت و استکبارش زیادتر باشد آن دعا هم خشن‌تر است. خشن‌تر: یعنی جنبه‌های نفسی بر جنبه‌های روحی غلبه دارد.

مردمی که نفس‌شان به دنیا خیلی گرایش دارد، دعاهایی که می‌کنند طبق همان آیات وجودیّهٔ نفسیّهٔ آنهاست. بنابراین دعاهایی هم که می‌کنند، برای تقویّت نفس است و برای آثار و خصائصی است که در این دنیا به آنها داده شود و نفسشان تقویت پیدا کند و شوکت و اعتبارشان در دنیا اضافه شود؛ و این قوّت نفس خیلی مسئلهٔ عجیبی است و آن به‌صورت‌های مختلف برای انسان جلوه می‌کند! یک‌وقت به صورت دنیاست، یک‌وقت به صورت دین است، یک‌وقت به صورت زهد است، یک‌وقت به صورت حکومت است، یک‌وقت به صورت علم است، یک‌وقت به صورت زراعت است، یک‌وقت به صورت کثرت مال است؛ صورت‌هایش مختلف است و تشخیصش هم خیلی مشکل است که انسان بتواند تشخیص بدهد که کدام یک از این خواست‌ها خواست خدایی است و کدام یک خواست خدایی نیست.

ملاک تشخیص خلوص در عمل

فقط یک علامتی است که با آن علامت انسان تا اندازه‌ای می‌تواند خودش اندازه‌گیری بکند که آیا این کاری که می‌کنم برای خدا هست یا نه! و آن این است که: بگوید: «اللَهمّ ارزُقنى التَّجافى عن دارِ الغُرور

و الإنابةَ إلیٰ دارِ الخُلود.[1]»

هر عملی که انسان انجام می‌دهد، اگر آن عمل رغبتِ انسان را به دنیا کم می‌کند و محبّت انسان را به آخرت زیاد می‌کند و انسان نسبت به امور دنیا و شئون دنیا دلسرد می‌شود و نسبت به آخرت دلگرم می‌شود و عشق و علاقهٔ ملاقات با ارواح طیّبه و خدا برایش پیدا می‌شود، انسان با این محک می‌تواند اعمال خودش را اندازه‌گیری کند و بفهمد که این عملش مال خداست یا نه؛ و الاّ تشخیص اینکه عمل مال خداست یا نه، خیلی مشکل است! و چه‌بسا ممکن است یک شخصی به‌تمام معنا اهل دنیا باشد و دعایش از خدا یک دعای خوبی باشد و لیکن در حاقّ معنا آن دعا مال همان تقویّت نفس و استکبارش است، و معلوم هم نمی‌شود که این دعا دعای دنیوی است؛ به هر کس هم انسان [آن را] نشان بدهد می‌گوید دعا دعای اخروی است ولی باطنش دنیاست.

بیان حقیقت دنیا

هر چیزی که اختیار و اراده را در انسان قوی کند در مقابل اختیار خدا، و شخصیّت انسان را قوی کند، این دنیاست؛ هر چیزی می‌خواهد باشد! چون دنیا به معنی ما سِوی اللَه است، هرچه می‌خواهد باشد در شکم این خوابیده است.

ولایت: یعنی سرسپردگی

آن کسانی که آرزوی لقاءِ خدا را دارند آنها کم‌کم اختیار و ارادهٔ خود را به ارادهٔ خدا می‌سپارند تا اینکه خدا در امور آنها متصرّف می‌شود؛ و این می‌شود معنای «ولایت»! ولایت یعنی بنده در اطاعت پروردگار به جایی می‌رسد که تمام اختیاراتش را به خدا می‌دهد و خدا در امور او متصرّف می‌شود؛ این می‌شود «ولایت»! و حقیقت معنی توحید در انسان هنگامی منکشف می‌شود که انسان اختیار و ارادهٔ خودش را بسپارد؛ و اگر اختیار و اراده سپرده نشود، هزار میلیون سال بگذرد محال است که انسان به شرف لقای خدا برسد و یا اینکه این معنا را درک کند و لو اینکه اعمال عبادی انجام بدهد، و لو اینکه کارهای چشم‌گیر زیاد بکند، آن حقیقت ندارد و این کثرتِ اعمال موجب وصول نیست. پس دعاهایی که من می‌کنم و حاجاتی که دارم، اینها به صورت اشکالِ مختلف است.

دعای من، دعای بندگان صالح توست!

حالا انسان می‌خواهد دعا کند چه دعایی کند؟ می‌ترسد همین دعایی که می‌کند، این دعا برای نفسش باشد، برای تقویّت نفس باشد، نه برای روحانیّت نفس! از آن دعاهایی باشد که به نفس انسان یک پرده استکبار بدهد نه اینکه یک پرده از انانیّت نفس را کم کند! و لذا انسان این‌طور دعا کند: «خدایا بندگان

---

[1] *إقبال الأعمال*، ج ۱، ص ۲۲۸:
«خداوندا، روزیم گردان که از دار دنیا که دار فریب است، خالی شوم و به‌سوی سرای آخرت که سرای جاوید است رو بگردانم!» (محقّق)

صالح آنچه دعا کردند از آنها به ما بده!»

خب بالأخره این پروردگار یک بندگان صالحی داشته و دارد که آنها دعاهایشان روی تقویّت نفس و استکبار نیست؛ روی خلوص است. و آن دعاهایی که آنها از روی خلوص می‌کنند، مفادش رغبت به آخرت و زهد نسبت به دنیاست، مفادش لقاء خداست، مفادش رسیدن به مقام ولایت است، مفادش درهم‌پیچیدنِ عالم اعتبار و عالم تخیّل است، مفادش تحقّق به حق پیدا کردن و از باطل دور شدن است. چون دعای ساجدین غیر از دعای دیگران است، دعای ساجدین خیلی لطیف است! زید بن علی می‌گوید که:

پدرم علی بن الحسین علیهما السّلام را دیدم که در شب بیست و هفتم ماه مبارک رمضان از اول شب تا آخرش می‌فرمود:

«اللَهمّ ارزُقْنَی التّجافی عن دارِ الغُرور و الإنابةَ إلیٰ دارِ الخُلود»[1]

«(این خیلی دعای خوبی است:) خدایا به ما روزی کن که ما تجافی پیدا کنیم، یعنی پهلوهای خود را جمع کنم از دار الغرور ـ می‌گویند: فلان کس پهلویش را از فلان کار جمع کرد، یعنی خودش را جمع کرد، دل نداد ـ و إنابه پیدا کنیم، رجوع کنیم به دارالخلود!»

پس بنابراین در دعای همان عیدین هم که می‌خوانیم:

اللَهمّ إنّی أسئَلُک خیرَ ما سألَک منه عبادُک الصّالحون و أعوذ بک ممّا استعاذَ منه عبادُک المخلِصون.[2]

«خدایا من از تو سؤال می‌کنم بهترین چیزی که بندگان صالح از تو سؤال کردند، و پناه می‌برم به تو از آن چیزی که بندگان مخلِص [ازآن به تو پناه می‌برند]!»

[مخلِصون] یعنی کسانی که در صدد اخلاص هستند، در صدد نجات هستند، آنها از تو سؤال می‌کنند نه مخلَصون ها! در بعضی از نُسَخ دارد:

و أعوذُ بک ممّا استعاذَ منه عبادُک المخلَصون؛[3] «آنچه را که مخلَصون به تو پناه می‌برند» آن درست نیست! چون مخلَصون کارشان تمام است دیگر، آنها دیگر پناه به خدا از شیطان نمی‌برند، آنها یک نظر دیگری دارند، دیگر شیطان را به یک نظر دیگری نگاه می‌کنند، و شیطان هم نسبت به آنها دیگر قطع امید کرده و

---

[1] *إقبال الأعمال*، ج ۱، ص ۲۲۸:

«ممّا رُویناه بإسنادنا إلیٰ أبی‌محمّد هارون بن موسیٰ ـ رضی اللَهُ عنه ـ بإسناده إلی زید بن علی، قال سمعتُ أبی علیّ بن الحسین علیه السّلام لیلةَ سبع و عشرین من شهرِ رمضان یقول مِن أوّلِ اللّیلة إلیٰ آخرها:

"اللهمّ ارزُقنی التَّجافی عن دارِ الغرور و الإنابةَ إلیٰ دارِ الخلود و الاستعدادَ للموت قبلَ حلولِ الفوت".»

[2] *مصباح المتهجّد*، ج ۲،ص ٦٥٤.

[3] *المزار الکبیر*، ابن مشهدی، ص ٦٣٩.

نمی‌تواند به آنها دسترسی پیدا کند.[1]

هرچه اخلاص لطیف‌تر، وسوسهٔ شیطان هم لطیف‌تر!

امّا کسانی که هنوز مُخلَص نشده‌اند و خالص نشده‌اند و درصددند که خود را پاك کنند و در راه اخلاص هستند، أخلص یُخلِص إخلاصًا: یعنی می‌خواهند خودشان را پاك کنند، آنها شیطان می‌آید سراغشان و هرچه اخلاصشان لطیف‌تر باشد، شیطان هم به طریق لطیف‌تری می‌آید سراغشان.

بعضی اوقات شیطان چنان خودش را لطیف می‌کند، چنان لطیف می‌کند که اصلاً انسان درک نمی‌کند که این شیطانی است، این هویٰ، هوای شیطانی است! چون هرچه راه باریک‌تر می‌شود، شیطان هم با لطافتی می‌آید و انسان را گول می‌زند؛ و لذا اولیاء خدا که می‌خواهند به درجات قرب برسند که در مرحله اخلاص هستند، هوای نفسشان هم خیلی لطیف است! و مردم عادی اصلاً درک نمی‌کنند که این هوای نفس است، بلکه آن را بهترین عمل خیر می‌دانند![2] ولی حقیقت این نیست، معنا این‌طور نیست؛ حسناتُ الأبرارِ سیّئاتُ المقرّبین؛[3] «کارهای خوبی که از ابرار سرمی‌زند، این کارهای خوب نسبت به مقرّبین، سیّئه است!»

خُب [مگر اینکه] انسان همین‌طور سؤال کند:

اللَهمّ إنّی أسئلُک خیرَ ما سألک منه عبادُک الصّالحون.

«بهترین چیزی که بندگان صالح از تو می‌خواهند، به من آن چیز را بده!»

امّا درست بگوید ها! چون آن چیزی که بندگان صالح از خدا می‌خواهند، همیشه حلوا و شیرینی و راحت‌الحلقوم نیست! می‌گویند که: خدایا ما را پاک کن، و پاک کردن هم مستلزم در کوره افتادن است؛ چون تا آهن در کوره نیفتد پاک نمی‌شود؛ چون طلا تا در بوتهٔ زرگر نرود پاک نمی‌شود. اینها این‌طور تقاضا می‌کنند، می‌بینند که وجود نمی‌تواند بکِشد، از خدا تقاضا می‌کنند که برای ما پاکی بیاورد، و آن پاکی هم مسلّم امتحان در گذشت و عبور از این مراحل است؛ و لذا انسان که می‌خواهد دعا کند واقعاً بایستی که خودش را بسپارد و بگوید: آنچه بندگان صالح از تو تقاضا می‌کنند به من هم از همان چیزها بده!

یا خیرَ من سُئِل؛ «ای کسی که از تمام افرادی که سؤال می‌شود و از آنها درخواست می‌شود تو مورد انتخاب و اختیار ما هستی؛ آنها مورد اختیار نیستند.»

---

[1] جهت اطّلاع بیشتر پیرامون این مطلب، رجوع شود به *امام شناسی*، ج ۱، ص ٤٥؛ *معاد شناسی*، ج ۲، ص ۵۹ و ج ٤، ص ۲۱٤ ـ ۲۱۵؛ *رسالهٔ لبّ اللّباب*، ص ٤٤.

[2] جهت اطّلاع بیشتر پیرامون این مطلب، رجوع شود به *معاد شناسی*، ج ۷، ص ۱٦۰ ـ ۱٦۲.

[3] *رسالهٔ سیر و سلوک منسوب به بحرالعلوم*، ص ۱۱۸، تعلیقه ۳:
«عبارت حسنات الأبرار مضمون روایتی نیست گرچه حکمی است صحیح و مطلبی است واقعی و حقیقی».

و أجود من أعطیٰ؛ « از آن کسانی که عنایت می‌کنند، کمک می‌کنند و عطا می‌کنند، تو از همه جودت بیشتراست!»

أعطِنی سُؤلی فی نفسی؛ «تو تقاضاهای ما را ببین، دربارهٔ خودم، دربارهٔ نفس خودم!»

آنچه من دربارهٔ نفس خودم می‌خواهم، به من بده! چون آنچه دربارهٔ نفس خودم می‌خواهم چیزی نیست که موجب تورّم و گشایش نفس بشود؛ موجب رقّت و لطافت نفس است تا درک کند آن مقام عظمت تو را. و این دعا، دعای خوبی است!

أعطِنی سُؤلی فی نفسی و أهلی؛ «دربارهٔ خودم و دربارهٔ اهلم، عیالم، آن کسانی که نسبت به من قرابت و خویشی دارند»، و والدَیَّ؛ «دربارهٔ پدر و مادرم، به آنها بده!» و وُلدی؛ «دربارهٔ فرزندانم بده!» و دیگر أهلَ حُزَانتی؛ «آن کسانی که با من قرابت دارند، وابستگی دارند و آن افرادی که خلاصه من دربارهٔ آنها محزون می‌شوم، فکر ادارهٔ آنها و ابتلای آنها موجب حزن من می‌شود (اهل حزّانة از همین مادّهٔ حُزن است، هر کسی یك بستگانی دارد که به‌واسطهٔ گرفتاری‌های آنها ناراحت می‌شود؛ اینها را می‌گویند اهل حُزّانَة)، نسبت به آنها هم بده!» و إخوانی فیك؛ «و دیگر به من بده دربارهٔ برادرانی که در راه تو دارم!» چون ممکن است انسان برادران زیادی داشته باشد امّا برادرانش فی‌اللّه نباشند؛ می‌فرمایند: نسبت به آن برادرانی که فی‌اللّه‌اند، در توست، اُخوت ما براساس محبّت تو با آنها پیوند خورده، دعاهایی که من می‌کنم دربارهٔ آنها هم عملی کن.

زندگی گوارا زندگی بدون خوف و حزن است

و أرغِد[1] عیشی؛ «عیش مرا گوارا کن، تَر و تازه کن!»

رَغَد به معنی تروتازه و طیّب و طاهر و عیشِ گوارا بودن؛ به این می‌گویند: «عیش رغد».

عیش، یعنی: معیشت، زندگی؛ ممکن است انسان عیشی داشته باشد، ولیکن در آن عیش یک ناراحتی داشته باشد، این عیش انسان را ناگوار می‌کند دیگر؛ امّا مِن‌جمیع‌الجهات اگر فکر انسان فارغ باشد و هیچ غُلّ و خوفی که در آن نباشد، این عیش انسان می‌شود گوارا. و تمام افراد بشر دچار خوف و حزن هستند بدون استثنا! چون تا انسان از اولیای خدا نشود از خوف و حزن بیرون نمی‌آید.

﴿أَلَآ إِنَّ أَوْلِيَآءَ ٱللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾.[2]

«آگاه باشید که ولی خدا،اولیاء خدا، آنها خوف و حزن ندارند!»

چون آنها اراده و اختیار خودشان را به دست خدا دادند، خدا مدبّر آنهاست، و از جزئیّت به کلّیت پیوستند، وجودشان سعه پیدا کرده؛ چیزی از آنها گرفته بشود، خدا گرفته، و داده بشود، خدا داده! نه

---

[1] خ ل: أرغد عیشی.

[2] سوره یونس (۱۰) آیه ٦٢.

ترس دارند که یک امر ناگواری بر آنها وارد بشود، نه غصّه دارند از آن امر ناگواری که بر آنها وارد شده است؛ چون همه را فعل خدا می‌بینند دیگر، هیچ از خود چیزی ندارند هیچ! و تا هنگامی که انسان اختیار خود را به اختیار خدا نسپارد، این مشحون ترس و حزن است و لو اینکه بهترین عیش‌ها برای او منظور باشد و در بهترین تفریحات و عیش‌هایی که ما فوق تصوّر مردم عادّی است زندگی کند، ولیکن در کمون دلش خاطراتی از حزن و خوف إلی ماشاءاللَه وجود دارد. و لذا می‌گویند این افرادی که در دنیا خود را به لذّتی مشغول می‌کنند، برای اینکه آن خوف و حزن را در مواقع موقّت از ذهنشان بیرون کنند و می‌خواهند برای خودشان یک انصرافی حاصل کنند، چون انسان که دل به خدا نداده و اختیار خودش را به‌دست خدا نسپرده است، هزاران امر ناگواری که احتمال می‌دهد در پیش دارد و هرکدام از آنها کافی است که وجود او را متزلزل کند و خاطرات او را دگرگون کند، و تمام چیزهایی که در گذشته از دستش رفته، برای هر یک از آنها یک ماتم سرایی در وجودش برپاست، و دائماً دارد غصّه می‌خورد: چه چیزی از دست من رفت، رفت، رفت، و فردای من چه نشود، نشود، نشود!

لذّات این عالم صرفاً جهت انصرا ف ذهن از خوف و حزن

و اگر هم ذهن خودش را متوجّه آن غصّه نکنند، آن غصّه در دلش هست، این حزن و خوف آمیخته با جان و روانشان است، و لذا لذّت‌هایی که پیدا می‌کنند، این لذّت‌ها برای انصراف است، برای اینکه یک لحظه از آن خوف و حزن منصرف بشوند؛ برای همین جهت است. تا آن لذّت از بین رفت، آن خوف و حزن به جای خودش است همان‌طور که برای انسان پیش آمده و ثبت شده است.

اشکال مصنّف به دیدگاه خیّام و بیان طریق ولایت

خیّام یک شعری دارد که می‌گوید:

می خوردن من نه از برای طرب است ***

***نز بهر نشاط و ترک دین و ادب است

خواهم که دمی ز خویشتن باز رهم ***

***می خوردن و مست بودنم زین سبب است[1]

معروف است می‌گویند که: خیّام شراب می‌خورده است؛ نه شراب معنوی ها، از همین شراب‌های مادّی ظاهری می‌خورد! و لذا اشعارش هم اشعاری است که با توحید هیچ مربوط نیست و خیلی در درجهٔ کوتاهی است و لذا کفّار واینها به این اشعار خیّام خیلی علاقمند هستند. من یک‌وقتی در کتابی می‌خواندم که هر دختر بچه و پسر بچهٔ انگلیسی یکی از این ترجمهٔ اشعار خیّام در جیب دارد، خُب این تناسب ارواح است دیگر. می‌گوید: من که شراب می‌خورم نه از برای اینکه می‌خواهم طربی کنم، نه از برای اینکه می‌خواهم ترک ادب کنم، مخالفت امری کنم، نه، این‌قدر همّ و غم بر من غلبه پیدا می‌کند

[1] *الله شناسی*، ج ۲، ص ۱۵۶.

که می‌خواهم یک ساعت فارغ بشوم، لذا شراب می‌خورم که عقل خود را از دست بدهم، کمی نترسم همین! آن‌وقت هر کدام شما قیاس کنید با آن کسی که اختیار خودش را می‌سپارد! انسان یک ساعت با مسکر، عقل خودش را از دست بدهد اینکه خودش را اصلاح نکرده، این یک سرپوشی روی عقلش گذاشته که نفهمد و درک نکند.

آن کسی که در راه ولایت حرکت می‌کند و اختیار خودش را می‌گذارد دست خدا، آن اصلاً ذات خودش را اصلاح کرده، آن چشم خودش را بازکرده به تمام عالم و به تمام کائنات و به تمام اسرار؛ اسرار کَون، به ربط حادث با قدیم، به کیفیّت تجلّی نور پروردگار در موجودات! این یك عالَم دیگری می‌شود و این افکار در مقابل آن افکار، خیلی افکار کودکانه‌ای است! آن عیش، عیش گوارا است، این عیشی که خیّام می‌گوید که انسان شراب بخورد تا اینکه نفهمد و درد را حس نکند؛ حالا این خیّام چه دردی داشت؟ هیچ! زن و بچّه داشت؟! گرفتاری داشت؟! حاکم بود؟! هیچ هیچ هیچ هیچ! یك عالِمی بود که ریاضیدان بود و به هیئت هم وارد بود و هیچ! غصّه‌ای که می‌گوید بر من وارد می‌شود، همین غصّهٔ وجود من است، غصّهٔ أنانیّت من است، و الاّ همیشه در یك باغی بود، به عیش‌ونوش تا آخر عمر؛ این غصّهٔ إنانیّت است، این نفس است، نفس در وجود انسان هست و خود وجود نفس، انسان را اذیّت می‌کند! راست هم می‌گوید، امّا راه فرار آن که شراب خوردن نیست، راه خلاص این نیست، [بلکه] به معرفت است! تا انسان معرفت پیدا نکند، حالا انسان شراب بخورد تا موقع مرگش، بالأخره می‌خواهد بمیرد با این نفس می‌رود دیگر، در آنجا که به انسان شراب نمی‌دهند، از این شراب‌ها که عقلش را از دست بدهد. آنجا می‌برند برای محاکمه فی جهنّم خالدون، آنجا چه‌کار می‌کند؟! آنجا دیگر باید چشمش را باز کند، آن‌وقت اگر در اینجا چشمش را باز نکرده باشد آنجا نابینا خواهد بود، ﴿مَنۡ أَعۡرَضَ عَن ذِكۡرِي فَإِنَّ لَهُۥ مَعِيشَةٗ ضَنكٗا وَنَحۡشُرُهُۥ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ أَعۡمَىٰ﴾؛[1] ما او را آنجا کور محشور می‌کنیم.

«و أرغِد عَیْشی؛ عیش مرا گوارا کن!»

یک‌قِسم عیش مرا درست کن که درآن خوف و حزن نباشد حالا به من یک باغ بده در مدینه! ـ من از قول حضرت سجّاد می‌گویم، [ایشان] این‌طوری با پروردگار صحبت نمی‌کنند، ما یک‌خُرده در تفسیر فرمایشات ایشان فضولی می‌کنیم، از اوّل دعا هم تا حالا همین‌طور بوده ها! ایشان خیلی مؤدّبانه صحبت می‌کند ما دیگر یک‌خُرده حاشیه می‌رویم، اینها فضولی ما است، و لذا در بین‌الهلالین من سعی می‌کنم که جدا باشد از تفسیر و تعبیر کلام ایشان ـ، یک باغی در مدینه به ما بده چنین و چنان، درختانش سر به

[1] ترجمه: «و کسی که از ذکر من و از یاد من روی گرداند، پس در اثر این إعراض، زندگانی او ناگوار و سخت می‌شود، و ما او را در روز قیامت نیز کور محشور خواهیم نمود.»

فلک کشیده باشد، نهرهایی در آن جاری باشد، دختران زیبای دنیا در این باغ برای ما آماده باشند، از بهترین فواکه دنیا آورده باشند و إلی آخر! ولی وقتی ما را می‌برند در این باغ، ما لال هستیم، ما این چشم و گوشمان بسته است! مایی که نسبت به عالم آفرینش اطّلاعی نداریم، مایی که اصلاً خودمان را نمی‌شناسیم؛ خودمان را نمی‌شناسیم آن‌وقت می‌خواهیم غیر را بشناسیم! خودمان را ادب نکردیم می‌خواهیم غیر را ادب کنیم! اصلاً خودمان را نمی‌شناسیم! این باغ به چه درد ما می‌خورد؟! ما از این باغ چه استفاده‌ای می‌کنیم؟! جز یک استفاده‌هایی که حیوانات و بهائم از آمیزش جنسی و شهواتِ بطنی می‌برند! چه استفاده‌ای می‌کنیم از این باغ؟! ما می‌توانیم نگاه کنیم به برگ‌های این باغ و از هر برگش هزار رمز و سِر یاد بگیریم؟! ما می‌توانیم نگاه کنیم به این آبش و ظهور تلألؤ صفات نفوس ملکوتیه را در اینجا ببینم؟! ما می‌توانیم [بفهمیم] صدای مرغانی که در این باغ هستند، حکایت می‌کند از نغمه‌های ملکوتی که از آنجاست؛ یا تمام وجود این باغ با تمام این کثرتش، حکایت از رحمت پروردگار می‌کند؟! نه! هیچ موقع این معانی را استفاده نمی‌کنیم، عیناً مانند یک حماری که او را ببرند در یک طویله و این به جو خوردن و کاه خوردن و ... مشغول باشد، ما استفادهٔ بیشتر نمی‌کنیم و آن خوف و حزن در درون ما هست، و آن وجود ماست که ما را اذیّت می‌کند و ناراحت می‌کند؛ پس از این باغ‌ها به درد ما نمی‌خورد، یک باغی به ما بده که با آن باغْ وجود ما راحت باشد! آن باغ را بده! آنجایی که عیش، عیش محنّیٰ باشد؛ محنّیٰ: یعنی گوارا.

حقیقت عیش گوارا در اشعار مولانا

هرکجا یوسف‌رخی باشد چو ماه ❊❊❊ هست جنّت گرچه باشد قعر چاه[1]

اگر انسان طالب یوسف باشد، چاه یوسف هم باشد آنجا باغ است دیگر، آنجا بهشت است، آنجا دنیاست، آنجا آخرت است و لو اینکه آنجا ته چاه باشد!

هرکجا تو با منی من خوشدلم ❊❊❊ گرچه باشد قعر چاهی منزلم

«**ارغِد عَیشی**» **عیش را این‌طوری درست کن؛ این‌طوری برای من عیش گوارایی درست کن!**

و أظهِر مُرُوَّتی؛ «مروّت مرا ظاهر کن!»

---

[1] *مثنوی معنوی*، دفتر سوم:

هرکجا یوسف‌رخی باشد چو ماه ❊❊❊ جنّت است آن، گرچه باشد قعر چاه

با تو دوزخ جنّت است ای جان‌فزا ❊❊❊ با تو زندان گلشن است ای دلربا

شد جهنّم با تو رضوان نعیم ❊❊❊ بی تو شد ریحان و گل، نار جحیم

هرکجا تو با منی من خوشدلم ❊❊❊ ور بود در قعر گوری منزلم

خوشتر از هر دو جهان آنجا بود ❊❊❊ که مرا با تو سر و سودا بود

مروّت: یعنی مردانگی؛ مردانگی مرا ظاهر کن، در پشت پردهٔ خفاء نگذار! مردانگیِ انسان، گذشت، ایثار، انفاق، اختیار خودش را به‌دست خدا دادن است؛ اینها مردانگی است دیگر، این را در من ظاهر کن!

و أصلِح جميعَ أحوالي؛ «تمام احوالات مرا خودت اصلاح کن!»

یکی‌یکی بردار بیاور زیر نظرت و هر جایش که عیب دارد ترمیم کن!

تا انسان به مقام ولایت نرسیده نباید تمنّای مرگ کند!

و اجعَلْنی ممَّن أطَلتَ عُمرَه و حَسَّنتَ عملَه و أتممتَ عليه نِعمتَك و رَضيتَ عنه و أحييتَه حياةً طيّبةً فی أدومِ السُرور و أسبَغ الكَرامةِ و أتمِّ العَيش إنَّك تفعَلُ ما تشاءُ و لايفعَل ما يشاءُ غيرُك.

«مرا از آن کسانی قرار بده که عمرشان را طولانی کردی... !»

مرا زود از دنیا نبر! من عمر طولانی می‌خواهم برای اینکه ـ سابقاً عرض شد که ـ وقتی عمر انسان تمام می‌شود، دیگر نامهٔ عمل بسته می‌شود، دیگر قابلیّت تمام می‌شود، انسان مُهر می‌شود و دیگر نمی‌تواند حرکت کند؛ پس عمر طولانی خوب است برای اینکه انسان می‌تواند کار کند، اگر عمر تمام شود از کار می‌افتد. و اگر انسان به مقام ولایت رسید، یعنی به لقاءِ خدا رسید، آن‌وقت دیگر عمرش طولانی باشد یا غیر طولانی تفاوتی نمی‌کند، آن‌وقت عمرش را می‌سپارد به دست خدا و می‌گوید: خدایا، عمر من به دست توست، می‌خواهد طولانی باشد می‌خواهد نباشد، آن یک حساب دیگر است؛ ولی وقتی هنوز به آن سر حد نرسیده و در [نقصان] است از نقطهٔ نظر صفات کمال، هیچ‌وقت نباید تمنّای مرگ بکند! [اگر] تمنّای مرگ واقعی بکند «موتوا قبلَ أن تموتوا»[1] اشکال ندارد قبل از اینکه انسان بمیرد در این دنیا نفسش را بکشد. امّا وقتی آن موت انسان برسد، انسان را ناقص می‌برد دیگر!

انسان باید در این دنیا کار کند! هر کس کار کرده در این دنیا، کرده است! آن مراتب معنوی و روحانیّت باید در این دنیا برای انسان پیدا بشود، وقتی انسان در مرگ پانهاد، با آن مکتسباتی که در اینجا کسب کرده می‌رود؛ ﴿لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ﴾.[2] این است مسئله! حالا وقتی انسان خودش را می‌بیند که به آن درجه نرسیده، [آیا] می‌گوید: خدایا به من مرگ بده؟! خب بسم‌اللّه این مرگ! خُب بعد از مرگ چه! انسان با همین نفس می‌رود. این نفس که در این دنیاست چقدر شر و شور دارد و دستش نمی‌رسد که چه‌کار بکند، چون حجاب مادّه و حجاب زمان و مکان برداشته شده و قدرت نفس بیشتر

---

[1] *مرصاد العباد*، ص ۳۵۹؛ *توحید علمی و عینی*، ص ۱۴۹، تعلیقهٔ ۳:

«این جمله متن عبارت روایتی است مرسله، ولی به مضمون آن در خطبهٔ ۲۰۱ از *نهج البلاغه* آمده است که: "و أخرِجوا مِن الدّنيا قُلُوبَكم قبلَ أن تَخْرُجَ منها أبدانُكم".»

[2] سوره بقره (۲) آیه ۲۸۶. ترجمه:

«برای هر نفسی است آنچه از خوبی‌ها بجا آورده است، و بر عهده و ذمّه اوست آنچه از بدی‌ها کسب کرده است.»

شده، آن‌وقت آنجا روی همین خواست نفسش چه کارها انجام می‌دهد؟! چیزهای جهنّمی انجام می‌دهد، نه چیزهای بهشتی. چون نفس آلوده است، لذا [اینکه] شنیدید عذاب‌های برزخی خیلی زیاد است و عذاب‌های قیامت خیلی زیادتر، روی همین جهت است؛ چون نفس این‌طور می‌خواهد، ناخودآگاه این‌طوری می‌خواهد! و این عذاب‌ها چیزهایی است که مورد طلب خودش است و الاّ پروردگار که به کسی ظلم نمی‌کند؛ ﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَظۡلِمُ ٱلنَّاسَ شَيۡـٔٗا وَلَٰكِنَّ ٱلنَّاسَ أَنفُسَهُمۡ يَظۡلِمُونَ﴾.[1]

پس مرا قرار بده از آن افرادی که عمرشان را طولانی کردی! چون به‌واسطهٔ طولانی شدن عمر، انسان مدام درجه‌به‌درجه و مرحله‌به‌مرحله حرکت می‌کند و می‌رود جلو.

و حَسَّنتَ عملَه؛ «و مرا از آن کسانی قرار بده که عملشان را نیکو کردی (تو نیکو کردی؛ نه [اینکه] عمل خودش را؛ خودش خواسته نیکو کند، تو آمدی نیکو کردی)!»

و أتممتَ علیه نعمتَک؛ «و نعمتت را بر او تمام کردی! خیلی از افراد هستند که تو نعمتت را بر آنها تمام کردی، مرا هم از آن افراد قرار بده که نعمتت را بر آنها تمام کردی (و تمامی نعمت همان ولایت است)!»

و رضیتَ عنه؛ «مرا از آن افرادی قرار بده که تو از او راضی شدی!»

﴿رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُ﴾؛[2] «خدا از آنها راضی شده و آنها هم از خدا راضی شدند.» دیگر گِلِه و شکایت از طرفین برداشته شده است؛ خدا گله ندارد چون می‌گوید: بندهٔ من اطاعت مرا می‌کند؛ بنده هم گله ندارد چون آن‌قدر معرفتش زیاد شده که تمام پیشامدها و مقدّرات را قضا و قدر پروردگار و عین مصلحت می‌بیند. این راضی است؛ مرا از اینها قرار بده!

دیگر چه‌کار کن؟! و أحیَیتَه حیوةً طیبةً؛ «مرا از آن کسانی قرار بده که تو به آنها حیات طیّب دادی!»

﴿مَنۡ عَمِلَ صَٰلِحٗا مِّن ذَكَرٍ أَوۡ أُنثَىٰ وَهُوَ مُؤۡمِنٞ فَلَنُحۡيِيَنَّهُۥ حَيَوٰةٗ طَيِّبَةٗۖ وَلَنَجۡزِيَنَّهُمۡ أَجۡرَهُم بِأَحۡسَنِ مَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ﴾.[3]

حیات طیّب، زندگی‌ای که آن زندگی پاک و آسوده باشد، هیچ جنبهٔ ناراحتی و نگرانی در آن نباشد.

فی أدومَ السُرور و أسبَغ الکرامة؛ «این حیات طیّب در دوام‌ترین از مراتب شادی و خرسندی که هیچ غم و غصّه‌ای دیگر نباشد!»

به‌کلّی از کانون وجود انسان غم و غصّه بیرون برود؛ این‌طور می‌شود آقا؟! ﴿لَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ﴾؛[4] اُدباء می‌گویند: اینجا تنوین، تنوین تنکیر است، یعنی هیچ خوفی و هیچ حزنی! وقتی هیچ خوفی و هیچ حزنی در انسان نماند، این همان حیاتی است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام می‌فرماید:

---

[1] سوره یونس (۱۰) آیه ٤٤.

[2] سوره مائده (۵) آیه ۱۱۹؛ سوره توبه (۹) آیه ۱۰۰؛ سوره مجادله (۵۸) آیه ۲۲؛ سوره بیّنه (۹۸) آیه ۸.

[3] سوره نحل (١٦) آیه ۹۷.

[4] سوره یونس(۱۰) آیه ٦٢.

حقیقت حیات طیّبه از امیرالمؤمنین علیه السّلام در بیان معنای زهد

خداوند زهد را در قرآن مجید معنا کرده، بین دو کلمه از کلمات است، فرموده:

﴿لِّكَيْلَا تَأْسَوْاْ عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُواْ بِمَآ ءَاتَىٰكُمْ﴾؛[1] و مَن لم یأس علَی الماضی و لم یَفرح بالآتی فقد أخَذَ الزهدَ بطرفَیه.[2]

«معنی زهد این است که آنچه از شما فوت شده و از دست شما رفته، غصّه نخورید؛ آنچه به شما می‌رسد خوشحال نشوید!»

چون انسان چیزی که از دستش می‌رود غصّه می‌خورد و چیزی که به او می‌رسد شاد می‌شود؛ چرا غصّه می‌خورد؟ چون یک چیزی از دست او رفته؛ چرا شاد می‌شود؟ چون یک چیزی به او اضافه شده است. پس بنابراین وجود این معادل است با آن چیز، یعنی نفس این در منزلهٔ همان چیز است. چون آن چیز از دست رفته، نفسش خراب شده، نفسش پایین آمده و نفسش شکسته است؛ و چون آن چیز به او می‌رسد و خوشحال می‌شود، نفسش تقویت شده و خوشحال می‌شود.

امّا اگر کسی نفسش طوری بشود که چیزی به او بدهند اضافه نشود، این آب دریا این‌قدر زیاد شده که شما مقداری هم به او [آب] بریزید هیچ تغییری حاصل نمی‌شود، یا مقداری از آن بردارید هیچ تغییری حاصل نمی‌شود؛ کسی که این‌طور بشود این زاهد است!

امیرالمؤمنین علیه السّلام می‌فرماید: «خدا در قرآن مجید زهد را معنا کرده است، این است که: آنچه از دستتان می‌رود کِسل نشوید، آنچه به شما می‌رسد خوشحال نشوید؛ کسی که این دو کار را بکند، این دو طرف و دوبال زهد را گرفته است.»

معنی زاهد این است! زاهدی که در لسان شرع هست یعنی کسی که علاقه‌اش را از دنیا ببُرد و به حق پیوند پیدا می‌کند به‌طوری‌که [برای] امور فانی، غصّه و حزن قرار نمی‌دهد و به اموری که به او می‌رسد، شادی و فرح نمی‌کند.

و أسبَغِ الکَرامة و أتمِّ العَیش؛ «و این عیش من خیلی وسیع باشد در کرامت و بزرگواری و تفضّلی که از جانب تو می‌رسد! (نه عیشی باشد توأم با ذلّت و نقصان و شکستگی؛ عیشی باشد با کرامت، با سَروری، با بزرگی و با فضیلت!)»

إنَّکَ تَفعَلُ ما تشاء؛ «خدایا، تو هر کاری که می‌خواهی بکنی، می‌کنی!»

و لا یَفعَلُ ما یشاءُ غیرُک؛ «غیر از تو هر کس، هر کاری که بخواهد بکند نمی‌تواند!»

پس چون تو فعّال ما تشاء هستی از تو تقاضا می‌کنم؛ غیر از تو هم هیچ کار از دستش بر نمی‌آید ... !

---

[1] سوره حدید(۵۷) آیه ۲۳.

[2] *نهج البلاغه* (عبده)، ج ٤، ص ۲۳۸: «قال علیه السّلام:
«الزُّهدُ کُلُّه بین الکلمتین مِن القرآن قال الله سبحانه: ﴿لِّكَيْلَا تَأْسَوْاْ عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُواْ بِمَآ ءَاتَىٰكُمْ﴾ و مَن لم یأس علَی الماضی و لم یَفرح بالآتی فقد أخَذَ الزُّهد بطرفَیه.»

درخواست امام سجّاد، یاد و رحمت خاصّ پروردگار

اللَهمّ خُصَّنی منكَ بخاصَّةِ ذكرِك و لا تَجعَلْ شیئًا ممّا أتَقَرَّبُ به فی آناءِ اللّیلِ و أطرافِ النّهارِ ریاءً و لا سُمعةً و لا اَشَرًا و لا بَطَرًا و اجْعَلنی لك مِن الخاشعین.

«خدایا، از تو تقاضا می‌کنم مرا از آن افراد خاصّی قرار بده که مورد نظرت هستند! لابد آنجا یک افراد خاصّی مورد نظرت هست (که از آنها یاد خاص می‌کند)، مرا از آنها قرار بده!)...»

یک‌وقت یک کسی، افرادی مورد محبّتش هستند، ولی تمام افراد را به یک نظر عامّی می‌نگرد، انسان به خیلی چیزها در دنیا محبّت دارد که به آنها به یک نظر عامّی می‌نگرد، ولی به بعضی‌ها که محبّتش شدید است نظر خاص دارد، همیشه در یاد اوست و در ذُکر اوست ولو در مقابل او نباشد، در سفر باشد یا در جای دیگر باشد، امّا در خاطرات اوست، در ذهن اوست؛ این را می‌گوید «یاد خاص»!

خدایا، تو هم خیلی مخلوقات داری و خیلی از بندگان داری، و همه هم مورد نظر تو هستند و از علم تو هیچ‌کدام از آنها جدا نیستند، مخفی نیستند و با رحمت رحمانیّت، همهٔ آنها را اداره می‌کنی، و به آنها می‌رسی و به کمالشان داری حرکت می‌دهی، عالم وجود را داری حرکت می‌دهی، ولی یک رحمت رحیمیّت هم داری، از آن افاضه‌های خاص، از آن چیزهایی که برای بندگان سعادت پرور خود ذخیره کردی، از آن چیزهایی که خودت فرمودی:

أعدَدتُ لعبادِیَ الصّالحین ما لا عینٌ رأتْ و لا أذنٌ سَمِعَت و لا خطرَ علیٰ قلبِ بشر.[1]

«من ذخیره کرده‌ام نزد خودم برای بندگان صالح خودم یک چیزهایی را که هیچ چشمی ندیده، هیچ گوشی نشنیده و به قلب هیچ متفکّری، به قلب هیچ صاحب قلبی خطور نکرده باشد.»

من برای بندگان صالح خودم از آنها ذخیره کردم، چون درست است چشم نباید ببیند، اگر ببینید دیگر او در حرم خدا نیست، و اگر گوشی بشنود همین‌طور، یا اگر بر قلب خطور کند این از معلولات و مخلوقات قلب است، دیگر از آن چیزهایی که خداوند علیّ‌أعلیٰ ذخیره کرده، نیست؛ برای بندگان صالح خودم از آنها ذخیره کرده‌ام.

پس معلوم می‌شود که تو علاوه بر آن چیزهایی را که به‌عنوان افاضهٔ عام بر رحمت رحمانیّت خودت در عالم وجود افاضه می‌کنی، یک چیزهای خاصّی هم داری؛ از آن چیزها به ما بده!

خُصَّنی منکَ بخاصَّةِ ذکرک؛ «مرا تخصیص بده به آن یاد خاصّی که از ما می‌کنی!»

از تو هم که چیزی کم نمی‌شود که یک دفعه ما را هم جزء آنها قرار بدهی آن‌وقت دیگر نتوانی آن افرادی را که در نظر داری، آنها را هم به یاد خاصّ خودت در بیاوری، ذهنت شلوغ بشود، مشغول شود، نتوانی چند نفر را در آنِ واحد در ذُکر خود و یاد خود بیاوری؛ این‌طورنیستی! تو مثل ما نیستی که اگر به یک چیز محبّت داشته باشیم محبّت به چیز دیگر نمی‌توانیم پیدا کنیم، ﴿مَّا جَعَلَ ٱللَّهُ لِرَجُلٖ مِّن قَلۡبَيۡنِ

---

[1] *تفسیر مجمع البیان*، ج ۸، ص ۱۰۸.

فِي جَوْفِهِ﴾[1]؛ «خدا در دل یک انسان دو تا قلب قرار نداده، یک قلب قرار داده است.»

ولی تو این‌طور نیستی؛ تمام این عالم وجود را یک‌یک می‌توانی به ذکر خاصّ خودت اختصاص بدهی! چون حساب از طرف ما با تو دو تاست؛ حساب ما ماهیّت است و امکان است و فقر است و ذلّت است و عجز است و عُجب است و جهل، حساب از ناحیهٔ تو گشایش و سعه و بسط و قدرت و علم و حیات و عدم تناهی، و کاملاً صد در صد حساب به عکس است! حالا اگر ما را هم با آن افرادی که نظر خاص به آنها داری و در ذُکر و یاد خاصّ تو هستند ما را هم اختصاص بدهی، خُب این کار را بکن!

بیان معنای ریا و سُمعه، و بودن آنها از مکرهای نفس

«و لا تَجعَل شیئًا ممّا أتقرَّبُ به فی آناءِ اللیلِ و أطرافِ النهارِ ریاءً و لاسُمعةً»

همهٔ کارهایی که من می‌کنم؛ هر کاری که می‌کنم، نماز می‌خوانم، روزه می‌گیرم، صدقه می‌دهم، مناجات می‌کنم، گریه می‌کنم، لباس تشریع می‌پوشم، حج می‌روم، جهاد می‌کنم، این کارهای خوبی که می‌کنم فی آناءاللیل و اطراف النهار، در تمام اوقات شب و در تمام ساعات روز آن کارهایی را که می‌کنم و مقصودم تقرّب به سوی توست، منظورم از آن کار تقرّب به توست، نه معاصی، آن کارهای خوبی که می‌کنم و مقصودم تقرّب است؛ یك کاری بکن که در آن کار، ریا و سمعه و فخر و مباهات و... نباشد! چقدر لطیف می‌فرماید!

می‌فرماید: انسان ممکن است در رختخوابش در نصف شب خوابیده باشد و یک یا اللَه بگوید ولی خالص نباشد، ممکن است هزار کار خوب بکند ولی نفسش به او جلوه داده، نفس می‌گوید بلندشو برو مکّه و طوری هم در ذهن انسان می‌آورد و می‌پروراند و انسان هیچ نمی‌تواند درک کند! نفس می‌آید به انسان می‌گوید که: این پولی که می‌خواهی بروی مکّه، مکّه نرو، برو بده به فلان فقیر و کسی هم نفهمد! این به جای مکه. و این هم می‌رود این کار را می‌کند و خیال می‌کند که دیگر آن سنگ را شکسته؛ دیگر همین است، این فهم اوست ... ! و این در یک عجب و خود پسندی وارد می‌شود و می‌گوید: من یک کاری کردم که هیچ کس نفهمید، پولی که باید بروم مکّه، دادم به فقیر! یعنی در نفس خودش ها! یعنی [این کار را] حضرت محمّد نکرد، حضرت سجّاد نکرد، اینها همه مکّه می‌رفتند ولی من این کار را کردم، خودش هم نمی‌فهمد؛ اینها آن مکرهایی است که نفس با انسان می‌کند و خود انسان درک نمی‌کند! انسان ممکن است نماز بخواند، امر به معروف کند، نهی از منکر کند، خطبه بخواند، هزار کار بکند ولی در آن ریا باشد. ریا یعنی دوست دارم که مردم این عمل را بپسندند، از اینکه مردم بپسندند خوشمان می‌آید و از اینکه نپسندند بدمان می‌آید؛ چون نفس هنوز باقی است، و تا باقی است هر خوشایندی که پیدا می‌کند مال نفس است و هر ناراحتی که پیدا می‌کند مال نفس است؛ این می‌شود ریا!

سُمعه: یعنی صیت و آواز؛ کار می‌کند برای اینکه آواز آن زیاد بشود، آوازه بپیچد، مردم ما را دوست

---

[1] سوره أحزاب (۳۳) آیه ٤.

داشته باشند، مردم ما را به بزرگی و عظمت یاد کنند، نام ما در تاریخ بماند، نام ما در زمرهٔ مصنّفین و مؤلّفین بماند؛ اینها همه سمعه است دیگر!

کارهایی که من می‌کنم برای خودفروشی و تکبّر و استکبار نباشد؛ تمام کارهایی که می‌کنم، چه در ساعات روز، چه در ساعات شب، کارهایی که انسان در ساعات روز می‌کند خُب کارهای مشهور است دیگر و کارهای معلوم است، کارهایی که در شب می‌کند کارهای مخفی است، کاری که در شب می‌کند فی آناء اللّیل، در ساعت‌های ظلمانی که هیچ کس خبر ندارد؛ آن هم کارهایی را که می‌خواهد به خدا متقرّب شود ها، نه معصیت، نه دزدی، نه گناه! آن کارهایی که می‌خواهد به خدا متقرّب بشود، آن عبادت‌ها و آن مناجات، می‌گوید: خدایا همه را خالصاً لوجه قرار بده! آن مناجاتم، آن عبادتم برای تقویّت نفس نباشد که بفهمم که یك علم لدُنّ پیدا کردم و با آن علم لدنّ بیفتم به جان مردم و إعمال کنم، و روز به روز عجب و خودپسندی من زیادتر بشود؛ این کارها را با من نکن!

ضایع نشدن عمل هیچ عاملی از جانب خداوند

چون هر عبادتی یک اثری دارد، اگر این می‌خواهد عبادت کند برای روزی، ممکن است خدا به او بدهد؛ کما اینکه شیطان هم که عبادت کرد برای نفس، خدا به او نفس داد و او را تا روز قیامت بر مردم گماشت. خدا عمل هیچ عاملی را ضایع نمی‌کند، و مزد همه را می‌دهد؛ اگر کسی دنیا بخواهد بسم‌اللّه و کسی آخرت بخواهد بسم‌اللّه!

﴿مَّن كَانَ يُرِيدُ ٱلْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا لَهُۥ فِيهَا مَا نَشَآءُ لِمَن نُّرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُۥ جَهَنَّمَ يَصْلَىٰهَا مَذْمُومًا مَّدْحُورًا * وَمَنْ أَرَادَ ٱلْأَخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُوْلَٰٓئِكَ كَانَ سَعْيُهُم مَّشْكُورًا﴾.[1]

ما هم می‌دهیم، ما تربیت می‌کنیم، ما نمو می‌دهیم، حالا شما چه می‌کارید؟ اگر هندوانهٔ ابوجهل (حنظل) زیر خاک بکنی ما آن را رشد می‌دهیم، تخم هندوانهٔ شریف‌آباد قزوین را زیر خاکْ شیرین کن، و سرسبزش می‌کنیم، هر تخمی بکاری ما می‌رویانیم؛ این کار ماست. خدایا، پس بنابراین تمام کارهایی که من می‌کنم در ساعات شب و در ساعات روز تو بیا و آن را، نقاط ضعفش را بردار نگذار من با آن نقاط ضعف گرایش پیدا کنم، شیطان بر من غلبه کند، مفاسد را در نظر من به‌صورت مصالح جلوه بدهد

---

[1] سوره إسراء(۱۷) آیه ۱۸ و ۱۹. *معاد شناسی*، جلد ۸، ص ۲۰۸:
«هر کس که رویّه و مرامش این باشد که طالب دنیای عاجل و زودگذر باشد، ما آن مقداری را از دنیا که بخواهیم، نسبت به کسانی که بخواهیم می‌دهیم؛ لیکن سپس به دنبال آن جهنّم را برای او قرار داده‌ایم که به‌طور مذموم و مطرود به آتش آن می‌رسد، و ملامت شده و دور افتاده در آن می‌سوزد.
و کسی که آخرت را طلب کند، و کوشش کافی و وافی برای ورود به آن بجای آورد، و از روی ایمان و ایقان باشد، البتّه سعی و کوشش آنها در نزد خداوند مشکور است.»

و این کارها را برای ریا و خودپسندی و برای آوازه و صیت و برای سمعه و گسترش عنوان و شخصیّت یا برای بزرگ منشی و تکبّر انجام بدهم؛ مرا از این افراد قرار مده!

فرق خشوع و خضوع

و اجعَلنی لک مِن الخاشِعین؛ «من را برای خودت قرار بده از خاشعین که قلبم شکسته باشد!»

نمی‌فرماید: واجعل لی من الخاشعین یا و اجعَلنی من الخاشعین؛ مرا از خاشعین قرار بده! می‌فرماید: و اجعلنی لک؛ «مرا برای خودت قرار بده از خاشعین!»

خشوع و خضوع معنایش فرق دارد؛ خضوع، آن فروتنی و تواضعی است که انسان ظاهراً می‌کند، مثلاً تعظیم می‌کند، احترام می‌کند؛ این را می‌گویند «خضوع». خشوع، مال قلب است، اگر قلب انسان نسبت به کسی تسلیم بشود و تواضع قلبی داشته باشد آن می‌شود «خشوع»، ﴿قَدۡ أَفۡلَحَ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ * ٱلَّذِينَ هُمۡ فِي صَلَاتِهِمۡ خَٰشِعُونَ﴾؛[1] یعنی نه اینکه آنها تواضع ظاهری دارند، تواضع ظاهری در نماز باید به جای خودش باشد! [بلکه] تواضع باطنی دارند، یعنی قلبشان شکسته است. «مرا از خاشعین قرار بده!» که قلبم در مقابل تو و در مقابل ارادهٔ تو و محبّت تو منکسر و شکسته است!

آن‌وقت مرا از خاشعین قرار نده برای خودم، «و اجعلنی لک» مرا بندهٔ خودت قرار بده، غلام حلقه‌به‌گوش آستان خودت قرار بده، در آن آستان هم از خاشعین باشم! خیلی لطیف می‌فرماید ها!

جواب پیغمبر به جبرئیل و تفاوت آن حضرت با حضرت سلیمان

جبرائیل آمد خدمت پیغمبر و عرض کرد:

یا رسول اللّه، این کلید خزائن دنیا را خداوند علیّ‌أعلیٰ به تو داده، اینها را قبول کن و دنبالش هم دنیای خودت هیچ دست نمی‌خورد و از مقامت هم هیچ کم نمی‌شود!

پیغمبر عرض کرد:

من دوست دارم که بنده باشم، بندهٔ مسکین، هیچ نداشته باشم؛ از خدا تقاضا کنم و لطفی که خدا به من می‌کند شکرش را بجا بیاورم.[2]

این از مقام نبوّت کم نمی‌شود، این کلید خزائن خداست، من می‌خواهم بندهٔ مسکین باشم.

حضرت می‌فرماید: «و إجعَلنی لک مِن الخاشعین»؛ چون ممکن است خدا انسان را برای خودش

---

[1] سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۱ و ۲.

[2] *الکافی*، ج ۸، ص ۱۳۰:

«... و لقَد أتاه جبرئیلُ بمفاتیحِ خزائنِ الأرضِ ثلاثَ مرّاتٍ یُخیِّره من غیرِ أن ینقُصه اللهُ تبارک و تعالیٰ ممّا أعدَّ الله له یومَ القیامَةِ شَیئًا فیختَارُ التَّواضُعَ لربِّه جلَّ و عزّ... .»

قرار بدهد، امّا از خاشعین قرار ندهد؛ انسان را پاسبان در منزل خودش بکند و لیکن حکومت دنیا را هم به او بدهد مانند حضرت سلیمان؛ مگر این بد است؟! دارای قصور هم بود و دارای مقام هم بود؛ ولی مقام حضرت سلیمان با مقام حضرت رسول زمین تا آسمان فرق می‌کند؛ زمین تا آسمان تفاوت دارد! روح پیغمبر و دل پیغمبر یک‌طوری است که اصلاً این کار را نمی‌تواند قبول کند؛ او می‌گوید: می‌خواهم نداشته باشم و تقاضا کنم و یک روز داشته باشم و شکر کنم! این هم یک مقامی است.

اللَهمّ أعطِنی السَّعةَ فی الرّزق، و الأمنَ فی الوطنِ، و قرّةَ العین فی الأهلِ و المالِ و الوَلد، و المُقامَ فی نِعَمك عندی، والصِحّة فی الجسم، و القوَّة فی البدن، و السّلامةَ فی الدّین، و استَعمِلنی بِطاعتِك و طاعةِ رسولِك محمَّدٍ صلَّی اللَه علیه و آله أبدًا ما استَعمَرتَنی، و اجعَلنی مِن أوْفَرِ عبادِك عندك نصیبًا فی کلِّ خیرٍ أنزَلته و تُنزِّله فی شهرِ رمضانَ فی لیلةِ القدرِ و ما أنت مُنزلُه فی کلِّ سَنةٍ مِن رحمةٍ تنشُرُها و عافیةٍ تُلبِسها و بلیةٍ تدفَعُها و حسناتٍ تَتَقَبَّلها و سیئاتٍ تَتَجاوزُ عنها، و ارزُقنی حجَّ بیتِك الحرام.

این یک فراز مستقلّی شد که اگر بخواهیم در این فراز صحبت کنیم دیگر خیلی معطّل می‌شویم. خُب تا اینجا پیش می‌رویم دیگر، الحمد للّه اگر خداوند توفیق بدهد فردا شب هم باز تتمه‌اش را بگوییم، خیلی از این دعا را معنا کردیم و خیلی کم ماند.

حالا اگر خداوند توفیق بدهد إن‌شاءاللَه چند جلسه بعد ماه رمضان که زودتر این دعا تمام بشود. خدا إن‌شاءاللَه به ما توفیق بدهد و این مسائل را در وجود ما و در خاطرات ما ذوب کند! ظاهر ما، باطن ما را گرایش بدهد به یك ممشا و مسیری که برای ما این قِسم معیّن می‌کند، و ما را از همهٔ مراتب أشَر و بَطَر، جهل و استکبار و خدعه و ریا بیرون بیاورد، و کارها و محیط ما را از این معانی پاك کند، و اختیار ما را مندكّ در دنیای خودش کند، و ما را از بندگان صالح خود در دنیا قرار بدهد، ما را و اهل ما را و پدر و مادر ما را و فرزندان ما را و اهل حزانت ما را و اخوان فی اللَه؛ همان‌طوری که خود حضرت دعا فرموده! إن‌شاءاللَه این دعاها نسبت به تمام این افراد، کامل و تام باشد، بمحمّدٍ و آلِه الطّاهرین!

و صلّی اللَه علیٰ محمّدٍ و آلِ محمّد

ترجمهٔ تتمّه دعای ابوحمزه به قلم معلّق

بسم اللَه الرّحمن الرّحیم

اللَهمّ أعطِنی السَّعةَ فی الرِّزقِ و الأمنَ فی الوَطَنِ و قُرّةَ العَینِ فی الأهلِ و المال و الوَلَدِ و المُقامَ فی نِعَمِکَ عِندی و الصحّةَ فی الجِسمِ و القُوّةَ فی البَدَنِ و السَّلامةَ فی الدّینِ و استَعمِلنی بِطاعَتِکَ و طاعةِ

رَسولِکَ محمَّدٍ صَلَّی اللّه علَیهِ و آلِهِ أبَدًا ما استَعمَرتَنی و اجعَلنی مِن أوفَرِ عِبادِکَ عِندکَ نَصیبًا فی کُلِّ خَیرٍ أنزَلتَهُ و تُنزِلُهُ فی شَهرِ رَمَضانَ فی لَیلةِ القَدرِ و ما أنتَ مُنزِلُهُ فی کُلِّ سَنةٍ مِن رَحمةٍ تَنشُرُها و عافیةٍ تُلبِسُها و بَلیّةٍ تَدفَعُها و حَسَناتٍ تَتَقَبَّلُها و سَیِّئاتٍ تَتَجاوَزُ عَنها.

ای خدای من وسعت در معیشت و امنیّت در وطن و روشنائی چشم در اهل و عیال و مال و فرزندان و پایداری در نعمت‌های تو و صحّت در جسم و قوّت در بدن و سلامتی در دین عطا فرما. و در اطاعت از خود و رسول گرامیت محمّد صلّی اللّه علیه و آله پیوسته و مستمرّ موفّق بدار و نصیب مرا از تمامی بندگانت در هر خیری که آن را در ماه رمضان نازل کردی و در شب قدر نازل خواهی کرد فزون‌تر بدار. و نیز هر رحمتی را که در مدّت سال نازل می‌کنی و هر عافیتی را که بر بندگانت می‌پوشانی و هر ابتلائی را که از آنان دفع می‌کنی و حسناتی را که از آنان قبول می‌نمائی و گناهانی را که از آنان درمی‌گذری برای من مقدّر بفرما.

و ارزُقنی حَجَّ بیت[1] الحَرامِ فی عامی هَذا و فی کُلِّ عامٍ و ارزُقنی رِزقًا واسِعًا مِن فَضلِکَ الواسِعِ و اصرِف عَنّی یا سَیِّدی الأسواءَ و اقضِ عَنّی الدَّینَ و الظُّلاماتِ حَتّی لا أتَأذّیٰ بشَیءٍ مِنهُ و خُذ عَنّی بأسماعِ و أبصارِ أعدائی و حُسّادی و الباغینَ عَلَیَّ و انصُرنی عَلَیهِم و أقِرَّ عَینی و فَرِّح قَلبی و اجعَل لی مِن هَمّی و کَربی فَرَجًا و مَخرَجًا و اجعَل مَن أرادَنی بسوءٍ مِن جَمیعِ خَلقِکَ تَحتَ قَدَمَیَّ و اکفِنی شَرَّ الشَّیطانِ و شَرَّ السُّلطانِ و سَیِّئاتِ عَمَلی و طَهِّرنی مِنَ الذُّنوبِ کُلِّها و أجرِنی مِنَ النّارِ بعَفوکَ و أدخِلنی الجَنّةَ برَحمَتِکَ و زَوِّجنی مِنَ الحورِ العَینِ بفَضلِکَ و ألحِقنی بأولیائِکَ الصّالِحینَ محمَّدٍ و آلِهِ الأبرارِ الطَّیِّبینَ الطّاهِرینَ الأخیارِ صَلَواتُکَ عَلَیهِم و عَلیٰ أجسادِهِم و أرواحِهِم و رَحمةُ اللّه و بَرَکاتُهُ.

و حجّ بیت اللّه الحرام را در این سال و سال‌های پس از این نصیبم بفرما. و از فضل واسع خودت مرا روزی واسع قسمت نما. و ای آقای من بدی‌ها را از اطراف من دفع بفرما و دیون مرا و آنچه را که قهراً مأخوذ واقع می‌شوم اَدا نما، تا اینکه از این جهت متأذّی و در فشار قرار نگیرم، چشم‌ها و گوش‌های دشمنان و حسودان و ستمگران بر من را ناتوان بگردان و مرا بر آنان نصرت ده، و چشمان مرا روشنائی بخش و قلبم را منشرح و مسرور بنما. و در مواردی که موجب همّ و غمّ و گرفتاری من می‌شوند فرج و راه خلاصی مقدّر بفرا. و تمام کسانی از مخلوقاتت را که قصد و نیّت سوء درباره من دارند منکوب و ذلیل بگردان و از شر شیطان و شر سلطان و کردار ناصوابم مرا محفوظ و مصون بدار. و از همه گناهان طاهر بگردان و با عفو خودت از آتش دوزخ امانم ده، و به رحمت واسعه خودت در بهشت مأوایم ده. و به فضل خودت با حوریان بهشتی قرین و جلیس نما. و مرا با اولیاء صالحین محمّد و آل او برگزیدگان و پاکان و طاهرین و اخیار صلوات تو بر آنها و بر اجساد آنها و ارواح آنها محشور بفرما و رحمة اللّه و برکاته.

---

[1] خ ل: بَیتِکَ.

إلٰهی و سَیِّدی و عِزَّتِكَ و جَلالِكَ لَئِن طالَبتَنی بِذُنوبی لَأُطالِبَنَّكَ بِعَفوِكَ و لَئِن **طالَبتَنی بِلُؤمی**[1] **لَأُطالِبَنَّكَ بِكَرَمِكَ و لَئِن أدخَلتَنی النّارَ لَأُخبِرَنَّ أهلَ النّارِ بِحُبّی لَكَ إلٰهی و سَیِّدی إن كُنتَ لا تَغفِرُ إلّا لِأولیائِكَ و أهلِ طاعَتِكَ فَإلیٰ مَن یَفزَعُ المُذنِبونَ و إن كُنتَ لا تُكرِمُ إلّا أهلَ الوَفاءِ بِكَ فَبِمَن یَستَغیثُ المُسیئونَ إلٰهی إن أدخَلتَنی النّارَ فَفی ذٰلِكَ سُرورُ عَدوِّكَ و إن أدخَلتَنی الجَنَّةَ فَفی ذٰلِكَ سُرورُ نَبیِّكَ و أنا و اللهِ أعلَمُ أنَّ سُرورَ نَبیِّكَ أحَبُّ إلَیكَ مِن سُرورِ عَدوِّكَ**

اللَهمّ إنّی أسأَلُكَ أن تَملَأَ قَلبی حُبًّا لَكَ و خَشیةً مِنكَ و تَصدیقًا لَكَ[2] **و إیمانًا بِكَ و فَرَقًا مِنكَ و شَوقًا إلیكَ یا ذا الجَلالِ و الإكرامِ حَبِّب إلَیَّ لِقاءَكَ و أحبِب لِقائی و اجعَل لی فی لِقائِكَ الرّاحةَ و الفَرَجَ و الكَرامةَ.**

ای خدای من و آقای من به عزّت و جلالت قسم اگر بخواهی گناهانم را در نظر آوری من عفو و بخشش ترا در نظر می‌آورم و اگر بخواهی پستی و ذلّت مرا به حساب آوری من کرم ترا به حساب آورم. و اگر مرا داخل آتش دوزخ کنی به اهل دوزخ خواهم گفت که ترا دوست می‌دارم. ای خدا و آقای من اگر مغفرت تو فقط شامل اولیاء تو و اهل طاعت تو شود پس به چه کسی گناه‌کاران التجاء برند؟ و اگر اکرام فقط به اهل وفاء به تو رسد پس به سوی چه کسی گنهکاران استغاثه برند، ای خدای من اگر مرا داخل دوزخ گردانی باعث سرور دشمنانت خواهد شد و اگر داخل بهشت گردانی پس موجب سرور پیامبرت خواهد شد و قسم به خدا من می‌دانم که خوشحالی پیامبرت محبوب‌تر است نزد تو از سرور دشمنانت. پروردگارا از تو درخواست می‌کنم که قلبم را از محبّت به خودت و ترس از خود و تصدیق به تو و ایمان به تو و خشیت از تو و شوق به سوی تو مالامال گردان. ای صاحب جلالت و اکرام. محبّت به لقاء خودت را در من زیاده نما و تو نیز مرا به سوی خودت جذب کن و در لقاء تو برای من راحتی و فرج و کرامت قرار ده.

اللَهمّ ألحِقنی بِصالِحِ مَن مَضیٰ و اجعَلنی مِن صالِحِ مَن بَقِیَ و خُذ بی سَبیلَ الصّالِحینَ و أعِنّی عَلیٰ نَفسی بِما تُعینُ بِهِ الصّالِحینَ عَلیٰ أنفُسِهِم و اختِم عَمَلی بِأحسَنِهِ و اجعَل ثَوابی مِنهُ الجَنّةَ بِرَحمَتِكَ و أعِنّی عَلیٰ صالِحِ ما أعطَیتَنی و ثَبِّتنی یا رَبِّ و لا تَرُدَّنی فی سوءِ استَنقَذتَنی مِنهُ یا رَبَّ العالَمینَ

اللَهمّ إنّی أسأَلُكَ إیمانًا لا أجَلَ لَهُ دونَ لِقائِكَ أحینی ما أحیَیتَنی علَیهِ و تَوَفَّنی إذا تَوَفَّیتَنی علَیهِ و ابعَثنی إذا بَعَثتَنی علَیهِ و أبرِئ قَلبی مِنَ الرِّیاءِ و الشَّكِّ و السُّمعةِ فی دینِكَ حَتّیٰ یَكونَ عَمَلی خالِصًا لَكَ.

بار پروردگارا مرا به صلحاء از گذشتگان ملحق فرما و از زمره صالحین در مستقبل قرار ده و مرا در راه و مسیر صالحین مستقرّ نما، و همان‌گونه که صالحین را در سلطه و سیطره بر نفوسشان یاری نمودی مرا نیز در تسلّط بر نفسم یاری نما. و رفتار مرا به نیکوترین وجه به پایان برسان. و پاداش مرا از عمل و

---

[1] خ ل: بِجُرمی.

[2] خ ل: بِكتابِكَ.

کردارم به رحمت خودت بهشت قرار بده، و مرا یاری نما تا از نعمت‌های تو استفاده نیکو و صالح ببرم و مرا در راه خودت ثابت و مستدام بدار. و در موارد ناپسندی که مرا نجات دادی باز مگردان. ای پروردگار عالمیان.

ای خداوند من از تو درخواست می‌کنم ایمانی به من عطا کنی که پایان آن به کمتر از لقاء تو نباشد. مرا زنده بدار بر آن ایمان تا زمانی که ارادهٔ تو بر حیات من تعلّق گرفته باشد، و بمیران بر آن ایمان در زمانی که مشیّت تو بر موت من تعلّق بگیرد. و در روز بازپسین مرا بر آن ایمان محشور فرما و قلبم را از ریاء و شکّ و شهرت در دین خودت پاک گردان تا اینکه کردارم خالصاً لوجه اللَه فقط برای تو باشد.

اللَهمّ أعطِنی بَصیرةً فی دینِكَ و فَهمًا فی حُكمِكَ و فِقهًا فی عِلمِكَ و كِفلَینِ مِن رَحمَتِكَ و وَرَعًا یَحجُزُنی عَن مَعاصیكَ و بَیِّض وَجهی بِنورِكَ و اجعَل رَغبَتی فیما عِندَكَ و تَوَفَّنی فی سَبیلِكَ و عَلیٰ مِلّةِ رَسولِكَ صَلَّی اللَه علَیهِ و آلِهِ. اللَهمّ إنّی أعوذُ بِكَ مِنَ الكَسَلِ و الفَشَلِ و الهَمِّ و الجُبنِ و البُخلِ و الغَفلةِ و القَسوةِ و الذِّلّةِ و المَسكَنةِ و الفَقرِ و الفاقةِ و كُلِّ بَلیّةٍ و الفَواحِشِ ﴿مَا ظَهَرَ مِنۡهَا وَمَا بَطَنَ﴾[1] **و أعوذُ بِكَ مِن نَفسٍ لا تَقنَعُ و بَطنٍ لا یَشبَعُ و قَلبٍ لا یَخشَعُ و دُعاءٍ لا یُسمَعُ و عَمَلٍ لا یَنفَعُ و أعوذُ بِكَ یا رَبِّ عَلیٰ نَفسی و دینی و مالی و عَلیٰ جَمیعِ ما رَزَقتَنی مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیمِ** ﴿إِنَّكَ أَنتَ ٱلسَّمِیعُ ٱلۡعَلِیمُ﴾[2].

بار پروردگارا بصیرت در دین را به من عطا کن. و درک واقع در اوامر و احکامت و فهم در عِلمت و زیاده از رحمتت و تقوائی که مرا از معاصی تو باز دارد عنایت نما. و سیمایم را به نور خود درخشان کن و میل و شوق مرا در آنچه نزد تو است قرار ده و موت مرا در راه خودت مقرّر کن و بر ملّت و آئین پیامبرت صلّی اللَه علیه و آله بمیران.

خداوندا من به تو پناه می‌برم از کسالت و سستی و همّ و غمّ و ترس و بخل و غفلت و قساوت قلب و پستی و درماندگی و فقر و شدّت و تمام ابتلائات و کارهای ناشایست چه ظاهر و چه پنهان.

و پناه می‌برم به تو از نفسی که قانع نگردد و شکمی که سیر نشود و قلبی که خشوع ندارد و دعائی که شنیده نشود و علمی که مفید نباشد. و پناه می‌برم به تو ای پروردگار من بر نفسم و بر دینم و بر مالم و بر تمامی آنچه روزی من فرمودی از شیطان رجیم. به‌درستی‌که تو سمیع و علیم می‌باشی.

اللَهمّ إنَّهُ لا یُجیرُنی مِنكَ أحَدٌ و لا أجِدُ مِن دونكَ مُلتَحَدًا فَلا تَجعَل نَفسی فی شَیءٍ مِن عَذابِكَ و لا تَرُدَّنی بِهَلَكةٍ و لا تَرُدَّنی بِعَذابٍ ألیمٍ اللَهمّ تَقَبَّل مِنّی و أعلِ ذِكری و ارفَع دَرَجَتی و حُطَّ وِزری و لا تَذكُرنی بِخَطیئَتی و اجعَل ثَوابَ مَجلِسی و ثَوابَ مَنطِقی و ثَوابَ دُعائی رِضاكَ و الجَنَّةَ؛ أعطِنی یا رَبِّ جَمیعَ ما سَألتُكَ و زِدنی مِن فَضلِكَ إنّی إلیكَ راغِبٌ یا رَبَّ العالَمینَ.

---

[1] سوره انعام (٦) آیه ١٥١.

[2] سوره بقره (٢) آیه ١٢٧.

پروردگارا، به‌درستی‌که چنین است که هیچ کس نمی‌تواند از قهر تو مرا پناه دهد. و غیر از تو مکان امن و آسایشی سراغ ندارم. پس نفس مرا در هیچ عذابی گرفتار مکن و در هیچ هلاکتی وارد مگردان و به عذاب دردناکت مبتلا مکن.

پروردگارا از من قبول فرما، نامم را بلند و درجه‌ام را رفیع و سختی‌ام را خفیف گردان.

خطاها و لغزش‌های مرا بیاد نیاور، ثواب و پاداش مجالس مرا و سخنان مرا و دعای مرا رضای خودت و بهشت قرار ده. ای پروردگار من تمامی آنچه را که از تو درخواست کرده‌ام به من عطا نما. و از فضل و کرم خودت زیاده مرحمت نما به‌درستی‌که من فقط به‌سوی تو رغبت دارم ای پروردگار عالمیان.

اللَهمّ إنَّكَ أنزَلتَ فی كِتابِكَ أن نَعفوَ عَمَّن ظَلَمَنا و قَد ظَلَمنا أنفُسَنا فاعفُ عَنّا فَإنَّكَ أولیٰ بِذَلِكَ مِنّا و أمَرتَنا أن لا نَرُدَّ سائِلًا عَن أبوابِنا و قَد جِئتُكَ سائِلًا فَلا تَرُدَّنی إلّا بِقَضاءِ حاجَتی و أمَرتَنا بِالإحسانِ إلیٰ ما مَلَكَت أیمانُنا و نَحنُ أرِقّاؤُكَ فَاعتِق رِقابَنا مِنَ النّارِ یا مَفزَعی عِندَ كُربَتی و یا غَوثی عِندَ شِدَّتی إلیكَ فَزِعتُ و بِكَ استَغَثتُ و لُذتُ[1] لا ألوذُ بِسِواكَ و لا أطلُبُ الفَرَجَ إلّا مِنكَ فَصَلِّ عَلیٰ محمَّدٍ و آلِ محمَّدٍ فَأغِثنی و فَرِّج عَنّی یا مَن یَقبَلُ الیَسیرَ و یَعفو عَنِ الكَثیرِ اقبَل مِنّی الیَسیرَ و اعفُ عَنّی الكَثیرَ إنَّكَ أنتَ الرَّحیمُ الغَفورُ

اللَهمّ إنّی أسألُكَ إیمانًا تُباشِرُ بِهِ قَلبی و یَقینًا حَتّیٰ أعلَمَ أنَّهُ لَن یُصیبَنی إلّا ما كَتَبتَ لی و رَضِّنی مِن العَیشِ بِما قَسَمتَ لی یا أرحَمَ الرّاحِمینَ.[2] پروردگارا به‌درستی‌که تو در کتابت فرمودی کسی را که به ما ظلم کرده است ببخشیم[3]، و ما به خودمان ظلم کردیم پس از ما درگذر. زیرا تو اولیٰ هستی به بخشش از ما. و به ما دستور دادی که سائل را از درب خانه نرانیم[4] و الآن به درب خانه تو آمده‌ام پس مرا بدون قضاء حاجتم از خود مران. و به ما امر نمودی که با موالیان و غلامان به نیکوئی رفتار کنیم[5] و اکنون ما بندگان تو هستیم پس بدن‌های ما را از آتش دوزخ آزاد گردان. ای پناه‌گاه من در هنگام گرفتاری، و ای دادرس من در وقت شدائد امور. به سوی تو هراسان درشتابم و به تو استغاثه می‌آورم و فقط به تو پناه می‌آورم نه به غیر تو، و فقط از تو طلب گشایش می‌کنم پس بر محمّد و آل محمّد درود فرست. پس به فریادم رس و از گرفتاری‌ها رهائی بخش ای کسی که کم را می‌پذیری و از بسیار درمی‌گذری از من به کم بپذیز و از گناهان بسیار من درگذر به‌درستی‌که تو رحیم و غفور هستی. پروردگارا از تو ایمانی را خواهانم که

---

[1] خ ل: غیاثی.

[2] خ ل: و بِکَ لُذتُ.

[3] *مصباح المتهجّد و سلاح المتعبّد*، ج ۲، ص ۵۹۵ ـ۵۹۷.

[4] سوره نور (۲٤) آیه ۲۲:

﴿وَلۡيَعۡفُواْ وَلۡيَصۡفَحُوٓاْ أَلَا تُحِبُّونَ أَن يَغۡفِرَ ٱللَّهُ لَكُمۡ وَٱللَّهُ غَفُورٞ رَّحِيمٞ﴾. ترجمه: «پس باید عفو کنند و از جرم اشخاص چشم بپوشند؛ آیا دوست ندارید که خداوند نیز از گناهان شما درگذرد؟ و خداوند، آمرزنده و مهربان است»

[5] سوره ضحی (۹۳) آیه ۱۰: ﴿وَأَمَّا ٱلسَّآئِلَ فَلَا تَنۡهَرۡ﴾. ترجمه: «سائل و فقیر را مرنجان (بلکه یا حاجت او را برآورده کن و یا بازبان نرم جواب خواسته او را بده)!»

به‌واسطه آن قلب مرا در اختیار و اراده خود قرار دهی و یقینی را می‌طلبم که به‌واسطه آن بدانم هرچه از حوادث و مسائل بر من فرود آید فقط و فقط به اراده و خواست تو بوده است. و از زندگی به همان چیزی که مقدّر نمودی مرا قانع و فروتن بگردان ای ارحم الرّاحمین.

الصَّومُ لی و أنا أجزی بِه [عَلَیهِ]

یا فَتحُ! کَما لا یُوصَفُ الجَلیلُ جَلّ جَلالُه و لا یُوصَفُ الحُجَّةُ، فکَذلِکَ لا یُوصَفُ المُؤمِنُ المُسَلِّمُ